

تحقیقات نشان می‌دهد که
خستگی راننده یکی از عوامل
مؤثر در بیش از ۲۰ درصد
تصادفات جاده‌ای و بیش از
یک چهارم تصادفات کشنده و
جدی است.

گزارشی از سفر سه روزه آموزشی و امدادی نویسندگان

از خودگذشتگی برای تویی که نمی‌شناسمت

حمید نورشمسی | بیش از پنجاه نفر از نویسندگان کشور در اردویی سه روزه در منطقه پلور مازندران و به دعوت معاونت فرهنگی نمایندگی ولی فقیه در جمعیت هلال احمر و به منظور آشنایی با فعالیت‌های این نهاد شرکت کردند. به دعوت معاونت فرهنگی نهاد نمایندگی ولی فقیه در جمعیت هلال احمر بیش از پنجاه نفر از نویسندگان کشور در اردویی سه روزه در منطقه پلور مازندران در پایان هفته گذشته شرکت کردند. تا ضمن آشنایی با فعالیت‌های امدادگران و جمعیت هلال احمر راهی برای همکاری و همیاری با این نهاد را پیشنهاد کنند. آن چه در ادامه می‌خوانید گزارشی کوتاه از این اردوی امدادی است.



روز اول: بسیار سفر باید

داشته باشند. خستگی راه و شکل نامرغوب راه به مطلب همان ساعت اول برخی از نویسندگان راننده کرده بود. کم‌کم صدای غرغر زدن‌ها بلند شد و اعتراض به بی‌تناسبی توانایی حاضران و آن چه در حال ارایه است. اما نوبت سوم کلاس‌های روز اول جرت همه را پاره کرد. کلاسی که در آن امدادگر جوانی آموزش‌های ابتدایی کمک‌های اولیه را به حاضران تدریس می‌کرد. دیگر می‌شد چشم‌های باز شده از تعجب و هیجان را در میان جمع نویسنده دید و اشتیاقشان به آن چه به آنها عرضه می‌شد. دکتر جوان که نشان اینار هلال احمر را داشت، با شوخی‌ها و کنایه‌های نویسندگان جوان کنار می‌آمد و چند باری هم تأکید داشت که تا به حال نشده در یک جمع پنجاه شصت نفره آموزش بدهد و خودش هم از این کار هیجان زده است و البته در نهایت هم حرفه‌گری‌اش بر هیجان غلبه می‌کند.

دندمه‌های غروب روز اول برنامه آموزشی در یک حرکت به سمت روستاهای اطراف لاریجان و آبگرم معدنی آن را می‌داد. چهار مینی‌بوس در آفتاب کم‌رنگ عصر البرز به دل جاده‌های خاکی باریک پلور و ریته می‌زنند. دماوند زیبا نزدیک از هر وقت دیگری در کنار جاده خودنمایی می‌کند. دوست داری ساعت‌ها با ایستی و نگاهش کنی و غرق شوی در شکوهش.

بعد از خستگی در کردن روز اول سفر در آبگرم منطقه پلور به پیشنهاد یکی از رفقای نویسندگان راهی مسجدروستای شویم، مسجد کوچکی به نام حاجی محمد، مسجد خلوت است، اما بسیار منظم و شلوغ. آذین‌های عزای محرم بر در و دیوار خودنمایی می‌کند و اتاق کوچکی در انتهای مسجد که باز بیای آذین کاری شده و منقش به نام نامی ابوالفضل (ع) است. در میانه مسجد امام‌زادگی خودنمایی می‌کند، خودمان را می‌رسانیم به آن. رویش نوشته شده که پیرمرد خوابیده در مزار بیش از بیست سال بانی مسجد بود و زمینش را به نیت پسر شهیدش در جبهه خرید و مسجد را ساخت و در این سال‌ها به یاد عزیزش آن را بانی‌گری کرد. حالا وقتی دوباره در پلور و دیوار مسجد نگاه می‌کنی، می‌شود فهمید که چرا خودش و گلسته‌ساده‌اش و صدای آذانش چنین دلچسب هر شب دل دامنه البرز را نوازش می‌دهد و هر مسافری را به خود می‌خواند.

بحث‌های اتوبوسی جذاب‌ترین بخش روز اول سفر بود. بحث‌هایی جدی درباره ادبیات، جویز ادبی، نویسندگان و کتاب. هفده هجده نویسنده یک ساعتی که مینی‌بوس با زحمت دل دامنه‌های البرز را می‌کند به بالا و پایین، دارند از دنیای کاری خود با هیجان و علاقه وافر حرف می‌زنند. جویزی که به تعبیرشان بانی عدالتی و نا فهمی از ادبیات شکل گرفته می‌شود. از کتاب‌هایی که حقتشان بود تک‌تیم شوند و نشوند و آدم‌هایی که نام ادبیات است که مشخص نمی‌شود کی جایزه دارند. آن قدر بحث‌ها جدی است که مشخص نمی‌شود کی به پایگاه بازمی‌گردیم. بخشی از افراد دور هم می‌نشینند به گپ و گنده شبانه برای آشنایی با هم و برخی هم خود را راهی می‌کنند در خنکای شب جاده در ایوان پایگاه امداد. من هم سرم را فرو می‌کنم در متن‌های خواندنی باقی مانده از صبح. شب به استانه خود می‌رسد که دیگر همه جمع شده‌اند. معلوم است که رمقی نمانده. نوبت تمرین خوابیدن در شرایط دشوار است. اصلاحی که مدیر پایگاه صبح نویدش را داده بود و البته تنها منظورش خوابیدن در کیسه خواب است. خستگی اما مجاللی برای فکر کردن به آن نمی‌دهد.

قصه هر سفری باید از جایی یا از اتفاقی شروع شود. خبری برسد یا حتی چیزی به ذهن تداعی شود. قصه سفر سه روزه با نویسندگان به پایگاه امدادی هلال احمر مازندران نیز برای راقم این سطور با یک تلفن شروع شد. تماسی از سوی یک دوست نویسنده عزیز که از قضا مدت‌ها بود از او خبری نداشتیم. بعد از سلام و احوالپرسی گفت که فلاتی تودو گانه‌سوزی؛ هم در رسانه می‌نویسی، هم در دنیای ادبیات. سفری در پیش داریم برای آشناسان کردن جمعی از نویسندگان با فعالیت‌های سازمان هلال احمر و اگر میسر شود پیوند زدن توان آنها و قلمشان با آن. قرار را گذاشتیم. به نظر می‌رسید اتفاقات جالب و تجربه نکرده‌ای در پیش رو خواهد بود. قرار ما برای حرکت ساعت هفت صبح از جلوی سازمان بود. هفت صبح ساعتی نبود که اهل قلم و ادبیات با آن مانوس باشند. برخی در شبکه مجازی که برای سفر و پیش از آن شکل گرفته بود، غم می‌زدند که این چه وقت حرکت است و پاسخ این بود که برنامه‌ریزی با امدادگران است.

ساعت هفت رسیدیم به جایی که آدرس داده بود. جز خودم و دوست دیگری، کسی نبود. به سرمان زد که رفقا کار خودشان را کرده‌اند که خودجوش با نیامدن نشان داده‌اند مرغشان یک پارچه، اما چند دقیقه‌ای که گذشت و ساعت به حدود هفت و نیم صبح که رسید، متوجه شدیم دو نفر جزو جا ماندگانیم و همه از قضا به موقع و بساودتر از هفت صبح رسیده‌اند محل موعود.

سفر شروع شد. مقصد را جایی ۱۰ کیلومتر پس از امامزاده هاشم در جاده هزار اعلام کردند. در این فکر بودم که قرار است کجا بمانیم و چه چیزی در انتظار ما است که دوست شاعر و نویسندگانی که مدت‌ها از او خبر نداشتیم، با من هم‌کلام شد و ساعتی درباره کتاب و ادبیات و خیلی از اهالی و مدیران چسبیده و نجسبیده به آن گپ زدیم. چشم‌هایم گرم شده بود از آن همه صحبت، اما می‌دانستم این خلوت احتمالاً به زودی دستگیر من خواهد شد. چشم‌انداختم به معنی که برای خواندن در اوقات فراغت با خودم همراه کرده بودم. صبحانه رز جایی میان راه خوردیم. پنیر محلی شمال و گردو. نان هم به ابتکار میزبان در محل پخت شده بود. دقایقی بعد از حرکت از رستوران بود که اتوبوس در میانه جاده ایستاد و دستور پیاده‌شدن صادر شد. روبه‌رویمان ساختمانی نسبتاً نو در حاشیه جاده نمایان شد و قرمز و سفید پوشان هلال احمر که برای خبر مقدم گویی دعوت‌مان می‌کردند به داخل.

در همان ابتدای ورود از همه خواسته شد کفش‌ها را بکنند و با پای پیاده قدم به داخل ساختمان بگذارند. ساختمان‌ها حق و الاضاف تمیز بود. از همان ابتدا نظم و سازماندهی امدادگران را می‌شد حس کرد. همه چیز محاسبه شده بود. تک‌تک حاضران پذیرش شدند و اطلاعاتی از آنها گرفته شد و در ادامه کیچ برنامه سه روزه پیش‌روی آنها جایگه شد. در اتاق‌های بزرگی که با بد هر کسی گوشه‌ای از آن برای خود مهیا می‌کرد تا بنشینند و برنامه پیش‌رویش را مرور کنند. جدول شلوغی برای سه روز نویسندگان تدارک دیده شده بود و همین داشت کم‌کم در میان آنها اعتراضاتی درست می‌کرد. انتظار نداشتند که این برنامه این‌طور حساب‌شده تدارک دیده شده باشد. شاید انتظارهای بیشتر یک سفر تفریحی بود تا آموزشی، اما نظم امدادگران با چاشنی ادبی که خجالت‌به روی مخاطبش می‌آورد، با کسی شوخی نداشت.

چند دقیقه‌ای از جایگه‌شدن گذشت که همه را برای شروع دوره به اتاق دیگری در پایگاه دعوت کردند. گفته شد که پایگاه امدادی در منطقه پلور ساخته شده برای اسکان مسافران و افرادی که در سوانح و حوادث در جاده گرفتار می‌شوند. پایگاه رئیس دارد و امدادگرانی که همه به صورت داوطلبانه و تنها با دریافت مبلغ بسیار ناچیزی که شاید هزینه رفت و آمدشان از امل به پلور بشود، در این جا مشغول هستند. گفته شد که دوره سه روزه تلاشی است برای آموزش برخی نکات امدادی به حاضران و آشنا کردنشان با آن چه هلال احمر به دنبال احقاق آن شکل گرفته است. از تعارف‌های ابتدایی و افتتاحیه که عبور کردیم، نوبت به کلاس‌ها رسید. آشنایی با نهضت جهانی صلیب سرخ و مفاهیم مدیریت بحران. این دو چیزی نبود که حاضران انتظارش را

اردوی آموزشی-امدادی ویژه نویسندگان

«شهرستان پلور» میزبان اردوی آموزشی-امدادی ویژه نویسندگان بوده اردوی آموزشی-امدادی‌ای که از سوی معاونت فرهنگی و امور آموزشی و پژوهشی حوزه نمایندگی ولی فقیه در هلال احمر در پایگاه جاده‌ای این شهرستان برگزار شد. شرکت‌کنندگان در این اردو با تاریخچه، اصول و اهداف نهضت بین‌المللی صلیب سرخ و هلال احمر و با سوره‌های ادبی در حوزه‌های امدادی، اصول کمک‌های اولیه و برخی از مفاهیم مدیریت بحران و مخاطرات و تجربه‌نگاری از حوادثی همچون سیل و زلزله با محوریت سیل اخیر و پیمایش و مسیر یابی در طبیعت آشنا شدند.

روز دوم: نادرستی گل دهد میان ما



ساعت هفت صبح بیدارباش است. امدادگران با کسی شوخی ندارند. هر چقدر هم غر بزنی باید بیدار شوی و خودت را به برنامه برسانی. نیم ساعت برای صبحانه و یک ربع برای آماده‌شدن به منظور حضور در کلاس‌ها.

بخش دوم کلاس آموزش کمک‌های اولیه با استقبال همراه شده است و بیشتر نویسندگان در آن حاضرند. هر چند جمعی دوست دارند بنشینند گوشه‌ای به گپ و گفت با دوستان. بعد از استراحتی کوتاه نوبت به روایت از خاطرات می‌رسد. امدادگران خاطرات تلخ و شیرینی از سال‌ها حضور خود در مأموریت‌ها دارند.

یکی از ماجرای مرگ هجده نفر در سقوط اتوبوس به دره هراز می‌گوید و دیگری از یک سال افسردگی ناشی از مرگ جوانی در آغوشش در یک حادثه و دیگری از نجات یک غریق در دریا و زنده‌شدن او ساعتی پس از نجاتش از آب و این که همان دیشب که گروه در جدال با خواب در شرایط سخت بوده‌اند هم امدادگران از نیمه شب تا دندمه‌های صبح مشغول امداد رسانی به آسیب‌دیدگان در تصادفی در جاده بوده‌اند. نوبت می‌رسد به روحانی حاضر در جمع، مدیر نهاد نمایندگی ولی فقیه در لرستان، درباره‌اش شنیده بودم که اهل ورزش است و امدادگر حرفه‌ای اما وقتی دهان باز کرد و از خاطر آتش در امداد رسانی به لرستانی‌ها در سیل سال جاری گفت، تازه فهمیدیم که باید فارغ از لباسش به او نگاه کنیم. در این میان نوبت به خاطره گویی اهل قلم نیز رسید؛ یکی از بخشی از تگ‌نگاری‌اش از سفر یک هفته‌ای به خوزستان سیل زده در نوروز گفت که حاصلش کتاب شده است و دیگری از امداد فرهنگی به زلزله زدگان کرمانشاه چشم که بلند کردیم، دو ساعتی بود که بی‌خود از خود گوش سپرده بودیم به خاطراتی که برخی‌شان مایه یک داستان بلند می‌شد؛ اما جان کلام هم‌شان تعریف انسانیت است، معنای از خودگذشتگی برای امداد به آنهایی که شاید هیچ‌گاه دیگر نبینیشان.

اجرای عملیات راپل هم از بخش‌های جذاب این روز است؛ عملیاتی که به گفته فرمانده پایگاه برای نجات مصدومان از درون دره‌ها و به صورت معلق میان زمین و آسمان انجام می‌شود. عصر روز دوم امدادگران پایگاه برای کوهنوردی اختصاص داده بودند. پیش‌قراول آنها یکی از کوهنوردان زنده و جوان مازندران بود؛

روز سوم: با من صنمادل یک‌دله کن



بیدارباش هفت صبح انجام شد. دیگر کسی غم نمی‌زند. هر کسی کار خودش را می‌کند. می‌دانند که برنامه‌ریزی امدادگران بدون تغییر است و ردخور ندارد. صبحانه روز دوم را در فضای باز می‌خوریم. سرمای صبح جمعه هزار عجیب دلچسب است. میهمان روز دوم همان نماینده ولی فقیه در هلال احمر و معاون فرهنگی است. حجت‌الاسلام والمسلمین معزی پیرمردی بود که صبح جمعه ما را ساخت. پانزده سال حضورش در انگلستان و اتریش به نمایندگی از رهبر معظم انقلاب از او مرد پخته‌ای ساخته بود که حرف و تجربه‌های زیادی برای گفتن دارد. خودش می‌گفت روزی که به ایران بازگشته به رهبر معظم انقلاب عنوان کرده که به‌عنوان سرباز گوش به فرمان و آماده هر کاری به دستور ایشان است؛ اما انتظارش را هم نداشته که راهی هلال احمر شود. می‌گفت که شناختی از آن نداشته اما پس از کوتاه مدتی حضور بسیار دل‌بسته‌اش شده. از جانفشانی همکارانش در امدادها گفت و این که امدادگران به معنی واقعی کلمه از خود و زندگی خود برای آرامش مردم گذشته‌اند. با سخنرانی او دوره عملاً تمام است و حسن ختامش را پیاده‌روی در دشت لار قرار می‌دهند. باز هم مینی‌بوس‌ها و باز هم فراز و فرود در دامنه البرز و بحث‌های ادبی مینی‌بوسی. وقتی به دل شدت می‌زنیم برای رسیدن به محل اسکان برای مان می‌گویند که ماهیگیری در رودخانه و چیدن گون‌های دشت ممنوع است و جریمه سنگینی در انتظار خاطیان است. خنکای صبح از سوی کوه دماوند و صدای ناب رودخانه همسفر راه است تا برسیم به چادرها. بچه‌های هلال احمر ساعت‌های حضور در آن جا هم برنامه دارند؛ مثل همه بخش‌های دیگر از دروازه

کوتاه‌تر مورد یک اردو

- در این دوره و با برنامه‌ریزی انجام‌شده تلاش خواهد شد تا با ایجاد فضایی امدادی و آموزشی زمینه آشنایی بیش از پیش نویسندگان به عنوان اقدار مهم و حرکت‌ساز جامعه با اهداف و اصول این نهاد و نحوه امداد رسانی به آسیب‌دیدگان از حوادث فراهم شود.
- شرکت‌کنندگان اردوی آموزشی-امدادی ویژه نویسندگان با حضور کارشناسان ستادی، استانی و شهرستانی هلال احمر استان مازندران

در نخستین روز این دوره ضمن آشنایی با نهضت صلیب سرخ و هلال احمر، مباحث امدادی، مدیریت بحران و کمک‌های اولیه را گرفتند.

- شرکت‌کنندگان در کارگاه آموزشی با تاریخچه تشکیل نهضت بین‌المللی صلیب سرخ و هلال احمر و فعالیت‌های اجرایی و چگونگی به رسمیت شناختن جمعیت آشناسان شدند.
- آشنایی با مفاهیم اصلی مدیریت بحران و مخاطرات از دیگر درس آموخته‌های این دوره است.

- دوره آموزشی-امدادی ویژه نویسندگان به آموزش اصول کمک‌های اولیه اختصاص داشت که شرکت‌کنندگان با اصول اساسی مفاهیم امدادی و نحوه برخورد با مصدوم و احیای قلبی ریوی CPR آشناسان شدند.
- در این کارگاه اصول کنترل خونریزی، شکستگی‌ها، آتل‌بندی، بانسمان و همچنین مواجهه با مسمومیت‌های ناشی از عوامل مختلف از جمله گازهای کشنده تشریح شد.